

# ايران: گاهواره‌ی ادبان

(نگارش: ۱۳۸۶-۱۴۰۴)

بخش چهاردهم

ویسپویش، سال ۲، شماره ۱۰



آرمان آرین

«به نام خداوندِ جان و خِرَد  
کزین برتر، اندیشه برنگذرد»

## «دینِ کهن»



- الف. یکتاپرستیِ آشو زرتشت
- ب. فرشتگان و دیوها در دین زرتشتی
- پ. دوگانه‌پرستیِ مُغانه
- ت. مهر و ناهید و ساسان‌ها
- ث. آیین مانی
- ج. آئین مَزَدَک (این شماره - بخش الف)

## ج. آئین مَزَدَک:

«مَزَدَک» پسر بامدادان از اهالی پارس، در نخستین سال‌های شاهنشاهی قباد<sup>[۱]</sup> برای اصلاح دینی و اجتماعی، علیه ستم مغان و اشراف حاکم قیام کرد که در آن دوران، انحصار همه‌ی منابع و دارایی‌ها به دست هوس‌های تباه آنان افتاده بود و فشار اجتماعی، اقتصادی و مذهبی بسیاری بر مردمان طبقات پائین دست وارد می‌کردند.



قباد یکم شاهنشاه ساسانی

مَزَدَک را یکی از مغان حق‌جو و راستگویی دانسته‌اند که علیه این ستمگری و انحصارطلبی بپاخاست و بی‌درنگ در سرتاسر ایران، پیروانی یافت. کارش چنان بالا گرفت که شخص پادشاه یعنی قباد (کواذ) ساسانی نیز به آیین و قیام او پیوست. مَزَدَک خواستار

آن بود که دارایی‌های بادآورد اشراف را که به ناحق از مردم ضعیف‌تر ستانده بودند، از آنها گرفته و دیگر بار در میان مردمان ایران تقسیم کند. اما دستگاه زور و زر شاهزادگان و مغان که حدود سه سده پیش‌تر، تجربه‌ی سرکوب نسبتاً موفق مانی رسول و پیروان او را از سر گذرانده بود، احساس خطر کرد و به شایعه‌سازی و تخریب قیام و اندیشه‌های مَزَدَک اقدام نمود.

روایت امروزی و رسمی در میان زردشتیان و حتی کتاب دساتیر و آثار برخی مورخان قدیمی، برآمده از همین نگاه رسمی دولت ساسانی است که مَزَدَک و یارانش را تبهکار و براندازنده‌ی خانواده، دودمان، دین و دولت معرفی می‌کنند. درحالی‌که از معدود منابع برجای مانده‌ای که از تیغ نگاه رسمی و مذهبی دستگاه حاکم مغان، جان به در برده و به دوران ما رسیده، می‌توان به بخشی از گفته‌های حقیقی مَزَدَک رسید و دریافت که آنچه علیه مَزَدَک و به نام او رواج یافته، دروغ مغان، شاهزادگان و اشراف آن زمان بوده و به هیچ روی، نگاه و سخن و کرده‌ی مَزَدَک بامدادان نبوده است.



[۱] نیمه‌ی نخست سده‌ی ششم میلادی / به‌صورت قباد نیز آمده است.

دیگری را، نکوهش می‌کنید؟ موبد در پاسخ این پرسش و پس از چند توهین و خطاب‌های ناپسند، به بازگویی سخنانی درباره دیو و دروغ و تبه‌خویی و روان آلوده و غیره می‌پردازد و بجای پاسخ منطقی به موضوع پرسش، سؤال‌کننده را از مظاهر روان بد و بیمار می‌داند که می‌باید با او و دیوپرستان مبارزه کرد تا جهان، قرین پاکی و آراستگی شود [!]

این روشی در گفتگو و مناظره است که تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد. در این روش، شخصی که از پاسخ منطقی و مُستدل، ناتوان می‌شود به شعار دادن بی‌مورد با واژه‌های زیبا، و نیز توهین و تخریب شخصیت طرف مقابل، روی می‌آورد...

در پرسش ششم، شخص مزدکی از نهادن خوراک نزد آتش و محروم کردن مردم نیازمند به غذا انتقاد می‌کند و موبد در پاسخ، ضمن طفره رفتن از پاسخ منطقی و مرتبط با موضوع، می‌گوید که از بین بردن همه‌ی دیوپرستان و کشتن همه‌ی دین‌ستیزان، کاری عادلانه و قانونی است. او همچنین می‌افزاید که لاشه‌ی مردم پلید و بددین را نمی‌باید در نزد بهدینان [زرتشتیان] گذارد، بلکه می‌باید آنان را در بیابانی، دار زنند و بر

به‌طورمثال، جُدای از شاهنامه حکیم توس<sup>[۲]</sup> که مزدک را به‌طور نسبی ستوده و دست‌کم از روایات رسمی مُغان فاصله دارد، می‌توان به این بندها از کتاب پهلوی دینکرد<sup>[۳]</sup> رجوع کرد که بزرگ‌ترین متن بازمانده به زبان پهلوی است و به عنوان دانشنامه‌ی مَزداپی نیز شناخته می‌شود:

«در دینکرد، دوازده پرسش و پاسخ میان مزدکیان و روحانیت زرتشتی بازگو شده که دو پرسش نخستین از بین رفته و تنها پرسش‌های سوم تا دوازدهم بازمانده‌اند. به همین دلیل، دانسته نیست که این گفتگو در چه زمان و مکانی اتفاق افتاده است، اما از آنجا که مزدکیان در پرسش‌های خود رعایت ادب و احترام را می‌کنند و سخن تندی بر زبان نمی‌آورند، اما موبدان زرتشتی آنان را با واژه‌ها و توصیف‌های زشتی بمانند: تباه‌خو، فریب‌گر و شهوت‌ران خطاب می‌کنند، به نظر می‌آید که [موبدان هنوز] از پشتیبانی سرنیزه برخوردارند...

در پرسش سوم، شخص مزدکی (که در همه جای کتاب [دینکرد]، آنان را «آشموغ» به معنای فریبکار و شرور نامیده‌اند)، می‌پرسد که چرا شما مَزداپیان، ما را به‌خاطر آنکه تنها اهورامزدا را ستایش می‌کنیم و نه چیز

[۲] پیامد یکی مرد، مَزَدَک به نام  
گرانمایه‌مردی و دانش‌فروش  
سَخَنگویی با دانش و رای و کام  
قُبَادِ دِلاورِ بَدو داد گوش  
(شاهنامه حکیم فردوسی توسی - پادشاهی قباد - بخش ۲)

[۳] دینکرد - کتاب سوم - فصل ۱۱ - ترجمه فریدون فضیلت - انتشارات مهرآئین - ۱۳۸۱

دار بمانند تا بیوسند...

در پرسش هفتم، مزدکی از موبد زرتشتی می‌پرسد که ما از آموزه‌های کتاب زرتشت دانسته‌ایم که می‌باید ثروت و زن از آن همگان باشد و در انحصار گروهی خاص نباشد، چرا شما ما را نکوهش می‌کنید؟ موبد به شیوه پیشین خود در پاسخ می‌گوید که اینها سخنانی فریبکارانه است و کیهان را به‌سوی ویرانی می‌برد و موجب درهم شدن نژاد می‌گردد. این کار، موجب آسیب به دارایی‌های طبقات خاص می‌شود و جایگاه طبقاتی مردم از میان خواهد رفت. دیوپرستی رواج می‌یابد و دروغ‌بالنده می‌شود...

منظور مزدکیان از اشتراک بر زن و دارایی که همواره به‌گونه‌ای تحریف‌شده، معنا و بازگو شده است، عبارت بوده از لغو جامعه طبقاتی و ایجاد فرصت‌های برابر در فعالیت‌های اقتصادی، لغو مالکیت دستگاه دینی بر زمین‌های زراعی، اجازه و امکان اینکه هرکس بتواند همسر خود را بدون رعایت محدودیت‌های طبقاتی انتخاب کند... به ویژه که در عصر ساسانی، هر یک از پادشاهان و درباریان و صاحب‌نفوذان، دارای حرمسراهای بزرگی بوده‌اند که هر دختری را برای خود دست‌چین می‌کرده و عملاً آنان را تنها از آن خود می‌دانسته‌اند...

در پرسش نهم، مزدکی می‌پرسد که ما تنها گفتارهای شخص زرتشت را «گفت

اورمزدی» [سخن خداوندی] می‌دانیم و نه دیگر بخش‌ها را. چرا شما بخش‌های دیگری که تحریف هم بدان راه یافته را «گفت اورمزدی» می‌دانید؟ موبد در پاسخ می‌گوید که اینها با دانشی استنباط و تفسیر می‌شود که فهم آن در توان هر کسی نیست و مردم نمی‌توانند به کوچک‌ترین درکی از آن برسند. او در ادامه، پرسش و خوی پرسش‌گر را ناشی از منش شهوترانی او [مزدکیان] می‌داند...

[حال آنکه] خواست مزدکیان، آن‌گونه که از این سخنان دانسته می‌شود، عبارت بوده است از: اجازه پرستش اهورامزدا به عنوان تنها خدای بزرگ، نبستن پوزه‌بند، خوراک دادن به مردم نیازمند به‌جای سپردن آن به آتش، صلح‌جویی و خودداری از گسترش دین با زور سلاح و جنگ‌افروزی، خودداری از تحریف اوستا، خودداری از رواج بی‌رویه عبادت و ذکرگویی، لغو جامعه طبقاتی و امکان استفاده از فرصت‌های برابر شغلی برای همه مردم، امکان ازدواج‌های بیرون از خانواده و خودداری از تصرف زنان و دختران.

همین خواسته‌ها کافی بوده است تا به بازگوکنندگان آن [یعنی مزدکیان]، تهمت‌های دشمنی، دروغ‌گویی، بی‌دینی، دیوپرستی، آشموخی، فریب‌کاری، شهوترانی، بیماری روانی، تباه‌خویی و پلیدی داده شود و آنان مستحق اعدام و پوسیده‌شدن بر بالای دار باشند...<sup>[۴]</sup>

پایان بخش چهاردهم؛  
ادامه دارد...

[۴] اسپیت‌نامه - رضا مرادی غیاث‌آبادی - چاپ ۱۳۸۸ - صص ۱۱۱ تا ۱۱۷